بسم الله الرحمن الرحیم.

مقدمات مباحث حجت(مقصد سوم).

مقدمه اول: موضوع مقصد سوم.

موضوع مباحث حجت عبارت است از «كل شى‏ء يصلح ان يدعى انه دليل على الحكم الشرعى».

عوارضى كه مى‏خواهيم در اين مقصد براى این موضوع كلى اثبات كنيم عبارت‏اند از حجيت و دليليت، كه يا اين عوارض براى اين موضوع اثبات گردیده و يا سلب خواهد شد.

اختلاف در موضوع علم اصول.

مشهور و محقق قمی: ادله اربعه با وصف دلیلیت و حجیت موضوع است.

مرحوم صاحب فصول: ذات ادله اربعه بدون وصف دلیلیت موضوع است.

نظر مصنف: ‏«كل شى‏ء يصلح ان يدعى انه دليل على الحكم الشرعى».‏

اشکال صاحب فصول بر مشهور: از تعریف شمای مشهور لازم می‌آید بحث از حجیت ادله(مانند بحث از حجیت خبر واحد) که از عوارض ادله است داخل در مبادی تصوریه[[1]](#footnote-1) علم اصول باشد نه مسائل آن.

مرحوم مظفر: اگر گفتیم ادله اربعه موضوع است خود به خود دلیلت هم ثابت است و اگر گفتیم ذات ادله اربعه موضوع است انحصار به ادله اربع بلاوجه است.ش

تنبیه: بحث تعادل و تراجیح از که به عنوان خاتمه مطرح گردیده به نظر مرحوم مظفر از اصل مسائل علم اصول است زیرا بحث از حجیت است.

مقدمه دوم: معنای حجت.

معنای لغوی: ما یحتج علی الغیر. هرآنچه صلاحیت دارد تا در مقام مخاصمه مورد استفاده قرار گرفته و سبب اسکات خصم گردد.

اسکات خصم گاهی به اجبار مخاصم است به پذیرفتن عذر، و گاهی به رد عذری است که او اقامه مینماید.

مثال مورد اول: اگر خبر واحدى دلالت كرد بر اينكه روز جمعه نماز ظهر واجب است و مكلف عمرى بدان عمل نمود، سپس معلوم شد كه در واقع جمعه واجب بوده، فرداى قيامت كه مولا او را به مؤاخذه مى‏كشاند او مى‏تواند خبر واحد را شعار خود سازد و خود را از عذاب الهى برهاند، اينجا خبر واحد معذر است.

مثال مورد ثانی: مولايى به عبدش مى‏گويد: چرا علماى فاسق را اكرام نكردى؟ عبد مى‏گويد: من احتمال دادم كه منظور شما فقط علماى عادل است و لذا فاسق‏ها را اكرام نكردم. مولا اين بهانه و عذرتراشى را رد مى‏كند به اينكه ظاهر كلام من عموميت داشت و شامل تمام علما مى‏شد و اين ظاهر در نزد عقلاى عالم حجت است پس تو بدون جهت به اين احتمالات اعتنا كردى، بلكه بايد طبق ظاهر عمل مى‏كردى.

معنای منطقی:

1. حجت عبارت است از معلومات‏ تصديقيه‏اى كه ذهن انسان آنها را استخدام مى‏كند تا به وسيله آنها به يك مجهول تصديقى دست يابد.پ
2. به حد وسط حجت گفته مى‏شود لان الاوسط ما به يحتج لثبوت الاكبر للاصغر او لسلبه عنه؛ يعنى به واسطه است كه ما احتجاج مى‏كنيم براى اثبات اكبر للاصغر مثلا در مثل كل انسان حيوان و كل حيوان جسم فكل انسان جسم حيوانيت واسطه در اثبات است و يا سلب الاكبر عن الاصغر در مثل كل انسان حيوان و لا شى‏ء من الحيوان بحجر فلا شى‏ء من الانسان بحجر كه حيوانيت واسطه در سلب است؛ يعنى به وسيله حيوانيت ما فهميديم كه انسان حجر نيست.

معنای اصولی: الحجة كل شى‏ء يثبت متعلقه و لا يبلغ درجة القطع‏.

منظور از يثبت متعلقه و يا به عبارت ديگر، يكشف عن المتعلق يعنى دلالت مى‏كند بر اينكه حكم اللّه واقعى در حق تو همين مؤداى اماره است، البته مراد از کاشفیت کاشفیت تام نیست بلکه کاشفیت ناقص است که عبارت باشد از امور ظنيه‏اى كه شارع آنها را طريق الى الواقع قرار داده همانند خبر واحد مثلا كه صد درصد واقع‏نما نيست، بلكه احتمال خلاف هم در آن متصور است‏.

با اين قيد خارج میشود اصول علميه؛ زيرا اين اصول هيچ‏گونه كاشفيتى از واقع ندارند، بلكه صرفا يك سلسله وظايف عمليه تعبديه‏اى هستند كه در هنگامه مسدود شدن همه راه‏ها به سوى واقع از اين دستورالعمل‏ها استفاده مى‏شود تا مكلف از حيرت و سرگردانى خارج شود.

و منظور از لم‌یبلغ درجة القطع یعنی: مراد ما از حجت در مباحث اصولی قطع نیست، چه‌آنکه در اصطلاح اصولیین به قطع، حجت اطلاق نمیشود، اگرچه به معنای لغوی قطع نیز حجت است.

بیان دو نکته:

اول: كلمه حجت به معناى اصولى با كلمه اماره مترادف هستند، كما اينكه كلمه دليل يا طريق هم گاهى در همين معنا به كار مى‏روند. پس اين چهار كلمه مترادف‏اند و منظور از آنها عبارت است از امور ظنيه‏اى كه كاشف از واقع هستند، اما به نحو گمان نه قطع.

حجت: ما به يحتج العبد على المولى و بالعكس.

دليل: ما يدل على المطلوب.

اماره: ما جعل علامه للمطلوب.

طريق: ما هو طريق الى الواقع.

دوم: حجت در اصطلاح اصولیین از معانی منقوله است. چه آنکه حجت در لغت ما به يحتج على الغير است چه آن احتجاج يقين‏آور باشد و چه گمان‏آور چه آن غير مولا باشد با عبد و يا فرد ديگرى باشد، ولى در اصطلاح اصوليين در خصوص معنايى كه از كلمه اماره فهميده مى‏شود استعمال شده از باب اينكه اماره هم از امورى است كه يحتج به العبد على المولى اذا عمل بها و صادفت مخالفة الواقع فتكون معذرة له و يحتج المولى على العبد اذا لم يعمل بها و وقع فى مخالفة الواقع فيستحق العقاب على المخالفة.

1. مقصود از مبادى تصوری امورى است که تصور موضوع آن علم یا موضوعات مسائل آن علم به وجود و مفروغ‌عنه بودن آن وابسته است؛ مانند: تعریف موضوع علم، تعریف اجزای موضوع و تعریف عوارض و حالات موضوع علم.

   منظور از مبادى تصدیقی، مسائلى است که تصدیق به مسائل علم متوقف بر آنها است؛ مانند قضایای بدیهی که در اثبات مسائل علم به کار برده می‌‌شوند. به بیان دیگر مراد از مبادی تصدیقی، تصدیقات بدیهى است که موجب کشف تصدیقات مجهول می‌‌شود. [↑](#footnote-ref-1)